

آموزش فیلم‌نامه‌نویسی و فیلم‌سازی

گرایش به فیلم‌نامه‌نویسی و فیلم‌سازی این روزها میان شما نوجوانان زیاد شده است، اما همه به آسانی به مراکز آموزش فیلم‌نامه‌نویسی و فیلم‌سازی دسترسی ندارند. در یکی دو شماره آینده «رشد نوجوان» می‌کوشیم به صورت فشرده و کارگاهی، با هم کار کنیم و با دوربین‌های گوشی، فیلم‌های کوتاه بسازیم. فیلم اگر با گوشی‌های همراه درست و حرفه‌ای تولید شود، قابل ارائه به شبکه‌های پخش و حتی جشنواره‌های داخلی و بین‌المللی فیلم خواهد بود.

فیلم کوتاه، میزان مسئولیت‌پذیری آدم‌ها را در هر سن و سالی روایت کنیم. قبل از اینکه فیلم‌نامه را با هم بنویسیم، می‌باید با دو واژه فصل (سکانس) و نما (پلان) آشنا شویم. هر فیلم‌نامه ممکن است از یک تا یکصد یا بیشتر فصل، و هر فصل از یک تا ۱۰ یا بیشتر نما تشکیل شود.

فصل چیست؟ هر فصل تشکیل شده است از پیوند میان موضوع، زمان و مکان. فرض کنید یک فصل تابستان ما در یک کلانتری می‌گذرد. پس مکان ما کلانتری است. زمان می‌تواند شب باشد یا روز. موضوع هم بازجویی یک سارق است توسط افسر نگهبان. اینجا محل دوربین ثابت و دامنه نگاه دوربین محدود است به گفت‌وگوی افسر و سارق و محدوده اتاق

ابتدا باید داستان کوتاهی داشته باشیم. این داستان را هم می‌توانیم خودمان بنویسیم و هم از داستان‌های کوتاه چاپ‌شده اقتباس کنیم. یعنی آن‌ها را تبدیل کنیم به فیلم‌نامه. باید داستان‌هایی انتخاب کنیم که بتوان با کمترین هزینه آن‌ها را ساخت. البته داستان‌هایی که داخلی باشند کم هزینه‌تر و آسان‌ترند و تولید فیلم داستان‌های خارجی هزینه بیشتری دارد. منظور از کلمه خارجی در فیلم‌نامه، تصویربرداری در فضای باز و نور مستقیم و غیرمستقیم خورشید است؛ مثل کوچه، خیابان، دشت و ...

تأکید می‌کنم در ابتدای کار بهتر است از داستان‌های خیلی کوتاه شروع کنیم. فرض کنید می‌خواهیم در یک داستان یا



را می‌گذارد روی میز افسر و می‌رود. گاه دوربین به صورت افقی گردش به راست و چپ صحنه دارد که به آن «پَن» می‌گویند. گاه دوربین نگاه عمودی دارد از بالا به پایین یا از پایین به بالا که عمودگرد (تیلت) نام دارد. گاه دوربین زوم می‌کند روی چاقویی روی میز که به آن میان‌نما (اینسرت) اطلاق می‌شود. این‌ها همه نما (پلان) هستند. پس همه حرکت‌های چرخشی و دور یا نزدیک‌شدن تصویرها توسط عدسی دوربین، مجموعه‌ای از نماهای فصل (سکانس) کلانتری را تشکیل می‌دهند.

افسر نگهبان. البته ممکن است غیر از اتاق، نقاط دیگر کلانتری هم در دامنه دید دوربین باشند. موضوع هم که مشخص است. پس دوربین از زمانی که روشن می‌شود تا زمانی که خاموش نشده و جا و موضوعش تغییر نکرده، یک فصل است. پس هر فصل وحدتی است میان موضوع، زمان و مکان. گاه دوربین زوم می‌کند روی صورت افسر، گاه روی دست‌های متهم، گاه نگاهش می‌چرخد به دور و اطراف اتاق، و گاه روی سربازی که وارد اتاق می‌شود و سلام نظامی می‌دهد و پرونده‌ای

حالا فیلم را برای موضوعی که در خانه سارا می‌گذرد تولید می‌کنیم و چون داخلی است، دیگر به گرفتن مجوز تولید و در دسرهایش هم نیاز نداریم! هزینه‌ای هم برای تولید آن نخواهیم داشت:

۱. روز/ داخلی/ آشپزخانه و پذیرایی خانه سارا
(عدد یک، یعنی فصل اول، داخلی. همان‌طور که گفتیم، یعنی اینکه محل فیلم‌برداری داخل ساختمان است و به دور از نور مستقیم خورشید. پس عنوان فصل اول را تکرار می‌کنیم:

۱. روز/ داخلی/ پذیرایی و آشپزخانه
هنگام خرد کردن گوشت یا سبزی، چاقوی آشپزخانه به انگشت دست سارا می‌گیرد و جراحت بر می‌دارد. او دو فرزند دارد: نوید ۱۶ ساله و ندا ۴ ساله که هر کدام نسبت به سارا: آخ خ آیی ی انگشتم!

ندا که در پذیرایی مشغول بازی با عروسک‌هایش است، با شتاب بر می‌خیزد و به سراغ مادرش می‌رود و بی‌هیچ حرفی به سرعت از آشپزخانه می‌زند بیرون. نوید که در اتاقش مشغول یک بازی رایانه‌ای است، با شنیدن صدای مادر بیرون می‌آید و در چارچوب درِ اتاقش می‌ایستد: نوید: چی شد؟!

مادر (با لحن اعتراض و نارضایتی): چی می‌خوای بشه؟! چاقوی آشپزخانه دستم رو برید!

نوید (با غرولند و اعتراض): همه‌اش یا یک چیزی را می‌شکنی یا انگشتت رو می‌بری! حواست رو جمع کن خب یه کم مامان!

سارا پشتش به نوید است. حرفش را شنیده و نشنیده می‌گیرد. ندا به دور از نگاه یک صندلی را به سختی به طرف جعبه دارو رفته است. تلاشش را می‌کند اما دستش به جعبه نمی‌رسد. چسب زخم، یک باند و شیشه بتادین را بر می‌دارد و می‌دود به طرف مادر. ندا: خیلی اوخ شدی؟ بمیرم بلات، بذار پارسمانت (پانسمن) کنم. سارا: کار تو نیست بچه بده خودم ببندم.

ندا: من بچه نیستم، خانم دکترم. دستت رو بذار رو میز، الان دُستش می‌کنم، به شرطی که بچه خوبی باشی. اگر نه مجبور می‌شم بهت آمپول بزَنم!

نوید (از اتاقش): ندا! ... ندا! ...

ندا: چیه؟ چه کارم دالی؟

نوید (با تحکم): یک لیوان آب بیار برای من! ندا: می‌بینی که کار دالم.

نوید: به تو حکم می‌کنم که آب بیار برای من. ندا: به تو حکم می‌کنم که به من حکم نکن.

سارا با حیرت و تعجب به صورت ندا خیره می‌شود. سارا: تو این کلمه‌ها رو از کجا یاد گرفتی فیتیه؟!